

اکنونیت روشنگری، امکان نقد در گفتمان‌های فلسفی مدرن

هاوری یوسفی



چکیده

موضوع این تحقیق ماهیت و تعریف نقد، چگونگی گره خوردن آن با عصر جدید یا مدرنیته و همچنین چستی اندیشه انتقادی و نسبت آن با فلسفه جدید اروپایی است. عصر جدید که شاخصه بارز آن خودآیینی عقل و به‌کارگیری آن در همه سطوح است همچنین خاستگاه تحولاتی بنیادین در همه شئون و اطوار زندگی بشری بر همین اساس هم هست؛ تحولاتی که نظمی جدید مطابق روح زمانه و در تناسب با آن برای سامان‌دادن به مناسبات اجتماعی، فرهنگی و ایجاد نظم سیاسی و حیات اقتصادی زنان و مردان در جهان مدرن را درانداخت. عصر جدید غیر از تلاش برای حصول و امکان‌شناخت بر مبنای عقل و معیارهای علمی برساخته سوژه خودآیین و خوداندیش، سیمای خود را در پیشرفت علمی-تکنیکی همچون عصاره عقل عینیت بخشید؛ دورانی که می‌توان آن را با شکل‌گیری کاپیتالیسم، برساخته‌شدن جهان بورژوازی، استقرار نظام‌های دولتی و یا با پایه‌ریزی علم مدرن هم تعریف کرد. اما هدف اصلی در تحقیق مذکور بررسی مفهوم نقد در گفتمان فلسفی عصر روشنگری به مثابه عصر نقد با تاکید و تمرکز بر مقاله روشنگری چیست؟ ایمانوئل کانت، فیلسوف شهیر آلمانی و نسبت آن با مدرنیته و همچنین اکنونیت آن برای همه زمان‌ها است. همچنین در ادامه تحقیق، چستی اندیشه انتقادی، اصول تحلیلی مترتب بر آن به عنوان یکی از رهیافت‌های اثرگذار و راه‌گشا در علوم اجتماعی و انسانی معاصر مورد واکاوی و پژوهش قرار خواهد گرفت.

سوژه خودبنیاد مدرن

کلید واژه‌ها: نقد، عقل، روشنگری، سوژه، اندیشه انتقادی، مدرنیته

مقدمه؛ ماهیت و تعریف نقد

در جهان پیشامدرن یا جهان سنتی معانی نقد و کارکرد آن اغلب به ایرادگیری، ذکر مصیبت و یا نقد صناعات ادبی تعبیر می‌شود و حدود و گستره آن هیچ‌گاه به مرزهای تاریخ، حیات اجتماعی و فرهنگی وارد نمی‌شود و جهان همچون امری داده‌شده، لانغیر تصور می‌شود که یگانه محل مسرت، نیک‌بختی و رهایی آدمی آخرت و جهان اخروی است. انسان در جهان سنتی به مثابه جهانی که منطق اندیشه ارادی/طبیعی/ غیرعقلانی در انفعالات، احساس، ذهن، قلب و وجدان او موثر است، برداشت و فهمش متأثر از شیوه تفکر و اراده‌ای است که از نیاکانش به ارث برده و منبع و مبنای معرفت و شناختش از جهان همان آموزه‌ها و تعالیم نیاکان است "در حالی که در عصر مدرن اراده عقلانی چنین عناصر مزاحمی را نابود می‌کند و تا سرحد امکان خودآگاه است." (تونیس ۱۳۸۱، ۱۲۶). به عبارتی دیگر، در عصر جدید "تمام مناسبات تثبیت‌شده و سخت و منجمد، همراه با زنجیره‌ای از پیش‌داوری‌ها و نظرات کهنه و مقدس، فرو می‌پاشند، و هر آنچه به تازگی شکل گرفته است پیش از آن‌که قوام گیرد منسوخ می‌شود. هر آنچه سفت و سخت است ذوب [دود] می‌شود و به هوا می‌رود." (مارکس ۱۳۸۶، ۲۸۰).

لفظ نقد در زبان‌های اروپایی، به‌ویژه آلمانی (Kritik)، فرانسه (Critique) و انگلیسی (Critic) به معنای سنجش، داوری و سنجیدن است و به‌طور ضمنی به نگران‌کننده، وخیم و بحرانی نیز دلالت دارد؛ ریشه و تبار کلمه نقد به لفظ یونانی (κρίτικη)، به معنی قضاوت و داوری بر می‌گردد.

این لفظ در زبان و ادبیات فارسی، اغلب بر وجه مجاز در مورد شناخت محاسن و معایب کلام اشاره دارد و در معنای صریح خود نیز به سخن‌سنجی، سخن‌شناسی، نکته‌گیری و حتی خرده‌گیری هم تعبیر می‌شود. در فرهنگ معین نقد به جدا کردن خوب و سره از بد و ناسره، تشخیص معایب و محاسن اثری ادبی، پرداخت بهای کالا در همان هنگام خرید، سکه فلزی و پول رایج نیز آمده است. از سویی دیگر، لفظ نقد در لغت به معنی نظرکردن و یا "بهین چیزی برگزیدن" یان همان بازشناسی سره از ناسره بر اساس خبرت و بصیرت ناقد ادبی برای تشخیص صنعت خوب از صنعت بد است. اگرچه امروزه این لفظ وسعت و روشنی یافته اما غیر از تعبیر قضاوت،

داوری، حکم، ظاهر ساختن عیوب یا محاسن کلام و خرده‌گیری، معنی "عیب‌جویی به عنوان یکی از "لوازم به‌گزینی" نیز در آن مضمور و مستتر است و این تعبیر "از قدیم در مفهوم لفظ نقد داخل بوده است." (زرین‌کوب ۱۳۶۱، ۷۳۳).

امکان نقد در گفتمان‌های فلسفی مدرنیته؛ از شک دستوری تا آگاهی از آگاهی

آغازگاه عصر جدید یا تجدد از ابتدای قرن شانزدهم آغاز می‌شود و تا دوره منتهی به سال‌های پایانی قرن نوزدهم که به جدال قدیم و جدید یا نزاع سنت‌گرایان و متجددان در اروپای مسیحی و نسبت قدما با متاخرین در این دوره معروف است، ادامه می‌یابد؛ جدالی که ثمره آن، شکست اندیشه قدمایی و تغلب فراگیر تجدد بر قرن بیستم و دوران معاصر است؛ دوره‌ای که فرایند عام-تاریخی عقلانی‌شدن، افسون‌زدایی از جهان و حرکت به سوی سکولاریسم و دنیوی‌شدن نتیجه قطعی، ناگزیر و محتوم آن بود. کارل یاسپرس، فیلسوف آلمانی در دوره‌بندی خود از تاریخ بشری، کل تحولات دوران‌های پیش‌گفته را به عنوان "دوره محوری اصلی" و همچنین "پربارترین دوران تاریخ معرفی می‌کند." (یاسپرس ۱۳۷۳، ۱۶).

خصلت‌نما یا شاخصه بارز عصر جدید را می‌توان تحولات دائمی دانست که به خود و این تحولات آگاه و هوشیار است؛ "عصری که اشکال حقوقی خود، آفرینش مادی و معنوی خود، دانش و اعتقادات خود را به مثابه جریان‌های سیال، گذرا، متغیر، غیرثابت و غیرقطعی تلقی می‌کند، جریان‌هایی که صرفاً باید تا "اطلاع ثانوی" به آن‌ها باور داشت و عمل کرد." (باومن ۱۳۹۱، ۲۷)، همچنین جریان‌هایی که در نهایت ارزش و اعتبار خود را از دست داده و جای خود را به جریان‌های جدید می‌سپارند. از این منظر، مدرنیته دوره‌ای است که نسبت به تاریخ‌مندی خود محیط و آگاه و همچنین تابع پیشرفت است؛ عصری که تنها در صورتی قادر است خود را حفظ کند که از آزمون و قواعد دقیق، سنجش‌گرانه و سخت‌گیرانه قوه داوری عقل، پیروزمندانه فائق آید.

رنه دکارت در رساله گفتار در روش و فرانسیس بیکن، در رساله نو-ارغنون با فراهم آوردن مبادی روش‌شناختی فلسفی تفکرشان در آغازگاه عصر جدید با اتکا به عقل و رهیافت تحلیلی و روش‌مند، سنگ‌های شناخت، تعلیمات و آموزه‌های قدما را مورد حمله ویران‌کننده خود قرار دادند. فرانسیس بیکن حمله خود را با نقد "اصنام و عقاید غلط"ی چون پیش‌داوری‌ها و جزمیات قدما "که فاهمه بشری را تسخیر کرده‌اند و مانع از احیای علوم" (بیکن ۱۳۹۲، ۴۴) هستند تحت نام "بت‌های چهارگانه‌ای که

ذهن بشر را مشوب و بیمار می‌کنند، آغاز کرد؛ "بت‌های قبیله‌ای"، یعنی نقصان طبیعی ذهن یا تبدیل کلیه ادراکات حسی و ذهن انسان به ملاک اشیاء، عالم و فاهمه بشر؛ "بت‌های غار"، یعنی بی‌حرکتی یا عادت به عادات، انفعالات و انطباعات ذهنی تحت تاثیر و نفوذ اشخاصی که از عقیده آنان پیروی می‌شود؛ "بت‌های بازار"، که در اثر ارتباط و معاشرت و به واسطه شبکه‌ای از مناسبات اجتماعی بازار و از طریق فریب کلمات و زبان به طرز حیرت‌بخشی اذهان را تاریک و تسخیر می‌کنند؛ و "بت‌های نمایش‌خانه‌ای"، که ناشی از جاذبه احکام فلسفه و از قواعد غلط برهان به اذهان مردم رسوخ کرده است و کلیه مذاهب فلسفی که به تقلید اتخاذ شده، همچون بازی در صحنه نمایش‌اند.

از سوی دیگر، دکارت در گفتار در روش، با برنهادن اصول به‌کارگیری یا چنان‌چه خود می‌گوید "روش درست راه‌بردن عقل و جست‌وجوی حقیقت در علوم" روش تحلیلی خود را در چهار دستور روش‌شناختی، به قرار ذیل خلاصه می‌کند:

- تشکیک در حقیقت چیزها
- تجزیه موضوع یا تقسیم آن به اجزا
- نظم‌دهی درست و هدفمند آگاهی‌ها
- تاکید بر جامعیت یا بازیابی در کاوش و تحقیق

بنابراین، چهار دستور روش‌شناسی فوق که اساس آن‌ها "شک" است، "ارکان روشی هستند برای دستیابی به حقیقت موضوعی معین." (نیکفر، اندیشه انتقادی، ۱۰).

بنابراین، از زمان دکارت به بعد خودآگاهی و سوژه خودبنیاد مدرن به کانون و مرکز فلسفه جدید تبدیل شدند و فلسفه، عقل را به میانجی مفهوم خود-ارجاعی سوژه، همچون بازیابی، بازشناسی و بازاندیشی خود، خویشتن خود را از طریق رویکرد نظورورزانه (speculative) و تاملی/بازتابی (reflective) از عقل سامان داد تا عصر مدرن را بر همین اساس تعیین و مشخص کند؛ اصلی که از خلال تامل و تفکر در خود یا همان "پیشروی انسان به سوی آگاهی از آزادی" (Avineri 1972, 133) تعیین می‌یابد. از همین نظر، اهمیت روشن‌گری به عنوان حلقه‌ای از فرایند عام و فراگیر تاریخی مدرنیته در این است که مشروعیت خود را نه از اصول گذشته بلکه قواعد و اصول استنتاج‌شده از شناخت خودآیین سوژه یا فاعل شناسا می‌گیرد. لیکن ریشه این برداشت رادیکال از مدرنیته اگرچه معرف گسستی بنیادین از جهان قدیم است که در جریان سده هجدهم به تدریج شکل گرفت و منشاء گسلی شد در سرنوشت تفکر میان سنت قدمایی و متاخرین در اروپای جدید. اما مدرنیته دیگر نه می‌تواند

و نه می‌خواهد اصول و معیارهایی را به وام بگیرد که عصری دیگر، یا همان فلسفه قدمایی واضع و حافظ آن بود: "مدرنیته ناگزیر شد الگوی خود را با معیارهای خود انتخاب کند و هنجارهایش را از درون خود بیورد." (هابرماس ۱۳۸۹، ۱۹۰).

هگل، نخستین فیلسوف در تاریخ اندیشه غربی است که با آگاهی از زمان آگاهی مدرن، درک و پذیرش "هجوم شتابان چالش‌هایی که به سوی حال" روان‌اند، "فشار زمان" را احساس کند. او زمان آگاهی را به فلسفه بسط داد و از "لزوم درک زمان خویش در قلمرو اندیشه" (همان، ۱۹۹) سخن گفت چون پیش از او تصور از فلسفه معادل باز نمود جوهر سرمدی جهان و واقعیت بالذات بود. چنان‌چه خود هگل خاطرنشان می‌کند که ما می‌توانیم معنای اندیشه‌هایی را که در تاریخ نمودار می‌گردند دریابیم "مگر در چهارچوب تعیین‌های زمانه‌شان." (هورکهایمر ۱۳۸۳، ۸۵).

بر همین اساس، می‌توان پروژه رادیکال نقادانه ایمانوئل کانت در قرن هجدهم یا همان سه‌گانه معروف نقد عقل محض، نقد عقل عملی و نقد قوه حکم را همچون "تعبیر قطعی خودفهمی مدرنیته" (هابرماس ۱۳۸۹، ۱۹۲) درک کرد. چون از دیدگاه کانت مرجعیت عقل وابسته به امکان نقد است و عصر روشنگری به مثابه عصر نقادی نمی‌خواهد به شناخت ظاهری و موهوم اکتفا کند. کانت معتقد است که عصر روشنگری دعوتی است از عقل، "تا شاق‌ترین رسالت خود، یعنی وظیفه خودشناسی را دوباره عهده‌دار شود و دادگاه عادلانه‌ای برپا کند که در آن عقل بتواند از دعاوی به حق خود حراست کند، اما در عوض به همه ادعاهای بی‌پایه، نه صرفاً از طریق دستورات تحکمی، بلکه بر اساس قوانین جاودانه و لایتغیر عقل، مهر باطل بزند؛ و این دادگاه چیزی نیست جز خود نقد عقل محض (کانت ۱۳۹۶، ۳۵). کانت با این‌که نقد را "تنها راه باقیمانده" (همان، ۳۶) می‌داند اما در توصیف ضرورت‌های عینی زمانه خود یا همان شرایط گفتمانی نقد و نسبت آن با عصر روشن‌گری تأکید می‌کند که: "زمانه ما زمانه راستین نقد است که همه چیزا باید تسلیم آن شود. دین از طریق تقدس خود، قانون به واسطه ابهت خود، معمولاً می‌خواهند خود را از نقد معاف کنند. اما با این کار، شک موجهی علیه خود به وجود می‌آورند و نمی‌توانند احترام دوستانه‌ای را بطلبند که عقل فقط برای چیزی قائل است که قادر باشد در مقابل بررسی آزاد و آشکار عقل تاب آورد" (همان، ۳۵). تأکید بر این نکته لازم است که کانت با نقد عقل محض تلاش کرد که از طریق تحدید حدود علم جایی برای دین باز کند اما اثر او غیر از این‌که دستاوردی برای دینداران نداشت "پایان کار هرگونه الهیات استدلالی" نیز بود. به عبارتی دیگر، کانت با این کتاب "همان کاری را با الهیات کرد که انقلاب کبیر فرانسه با سلطنت کرد." (نیکفر، اندیشه انتقادی، ۹۳).

اکنونیت پرسش‌گری؛ روشنگری چیست؟

سال ۱۷۸۳ میلادی یوهان فردریش زولنر (۱۸۰۴-۱۷۵۳)، کشیش پروتستان اهل برلین، مقاله‌ای در مخالفت با "نکاح عرفی" یا ازدواج غیررسمی و در دفاع از ازدواج کلیسایی/شرعی در شماره دسامبر همان سال ماهنامه برلینیشه موناتسشریفت منتشر کرد. زولنر در ردیه‌نگاری خود به روشنگری تحت نام "سرگشتی‌ها" پی حمله کرد که "در ذهن و در دل مردم به وجود آمده است..." لیکن پرسشی که در پانوشت ردیه زولنر تحت نام "به‌راستی روشنگری چیست؟" آمده بود به مباحثی جدی و غنی در فضای فلسفی آلمان پیرامون همین سوال دامن زد. کانت یک سال بعد در مقاله مشهور در پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟ بعد از مقاله موزس مندلسزون، به این سوال پاسخ داد.

مقاله روشنگری چیست؟ به خلاف زبان سخت و پیچیده و همچنین لمحه‌ها و ظرایف فنی نقدهای سه‌گانه خود این‌گونه آغاز می‌شود: "روشنگری، خروج آدمی‌ست از نابالغی به تقصیر خویشتن خود. و نابالغی، ناتوانی در به‌کارگرفت فهم خویش است بدون هدایت دیگری... دلیر باش در به‌کارگرفت فهم خویش! این است شعار روشنگری." (کانت ۱۳۷۷، ۱۷). و سواس و ظرافتی که کانت در چینش کلمات فراز آغازین مقاله خود بر نابالغی به تقصیر خویشتن، به‌کارگرفت فهم خود بدون هدایت دیگری و دلیری به خرج داده است این امکان را فراهم می‌سازد تا با رمزگشایی و تعیین جایگاه نقش‌های این کلمات در سیاق تاریخی-زمانی عصر روشنگری، موقعیت‌مندی ویژه پرسش‌گری، خودآیینی عقل، رویکرد انتقادی و حتی لحن تعرضی او علیه پیش‌داوری/ خام‌داوری (Vorurteil)، صغارت و قیومت آدمی تا تحریک به خروج از قفسک کودکی* یا همان تلقی خاص وی از هدایت در معنای مذهبی آن را دریافت؛ خاصه پافشاری و تاکید او بر خروج آدمی از نابالغی به تقصیر خویشتن در قلمرو "مسایل مذهبی." اما باید پافشاری کانت را دشمنی و ضدیت او با نقش ساختاری دگماتیسم یا جزم‌اندیشی در هیئت همین هدایت مذهبی همچون کانون توجه کانت در جامعه فهمید که اعتقاد بر اساس اعتماد اساس آن است و نه شناخت، سنجش رفتار و نقد پیشفرض‌ها، اصول و مفروضات جاافتاده رایج. به همین دلیل، روشنگری در نظر کانت عطیه پایان دوره کودکی عقل، یا همان رهایش از قیومت و صغارت عقل است چون از نظرگاه کانتی اسارت در بندهای قیود مذهبی نمودگار کودکی عقل و شکاکیت در حدود و محدوده‌های آن نشانه رشد آن است. مقاله کانت و تاکید وی از بر شعار روشنگری بر مبنای شجاعت/دلیری را می‌توان فراخوان یا حتی مانیفست روشنگری دانست؛ متنی که "از جهتی آغازگر گفتمان فلسفی در

باب مدرنیته" (هابرماس ۱۳۹۳، ۲۰۴) است و بعدها، یعنی در نیمه دوم قرن بیستم نیز همین مقاله به موضوع مباحث و مناقشاتی در میان فیلسوفان فرانسوی و آلمانی، خاصه یورگن هابرماس و میشل فوکو هم بدل شد. به عبارتی دیگر، کانت با طرح سوال روشنگری چیست با شاکله تاریخی مدرنیته، یعنی خودآیینی سوژه مدرن و تلاش برای خروج از نابلغی، خوداندیشی علیه هدایت مذهبی به مبنای قوای نقادی و داوری مواجهه شد و روشنگری را به پرسش یا حتی اصل بنیادین فلسفه غربی پساکانتی تبدیل کرد. مطابق همین تاویل عملا روشنگری عین نقد و نقد عین روشنگری است. مضافا این که، فراخوان کانت در واقع نه فراخوانی برای خروج از وضع طبیعی بلکه تلاشی است برای رهایی از قیومت و صغارت فکری و معنوی که شرط خروج آن شجاعت توأم با دانایی و پرسشگری است. کانت در این مقاله جز شرط شجاعت، "آزادی کاربرد عقل خویش در امور همگانی" برای حصول و دستیابی به روشن‌گری را هم ضروری می‌داند. با این وصف، چون مشخصه بارز عصر جدید از دیدگاه کانت پرسشگری است به همین سبب سنجش‌گری یا به عبارتی پرسشگری به اصل ساختاری یا مقوله کانونی معرفت‌شناسی او هم تبدیل می‌شود.

کانت دو سال بعد از انتشار روشنگری چیست؟ در راستای پافشاری بر موضع و در جهت توسعه و بسط پروژه نقادی خود در مقاله‌ای دیگر پرسشی به همان اندازه مهم و استراتژیک قبلی را ذیل "قاعده به‌کارگیری عقل" با تاکید بر مفهوم "خوداندیشی" تحت نام جهت‌گیری در اندیشیدن چیست؟ صورت‌بندی و منتشر کرد. او در بخشی از این مقاله حد نهایی یا پرده آخر تعبیر خود از روشنگری را از طریق بنانهادن یا طراحی "قاعده رفتار خوداندیشی" و بسط آن در تمام زمان‌ها و دوران‌های پس از خود به صحنه فلسفه جدید وارد کرد: "خوداندیشی یعنی به خویشتن خویش (در خرد خویش) نگریستن، به خاطر سنگ بنای برتر حقیقت؛ قاعده رفتار خوداندیشی در تمام زمان‌ها، روشنگری است." (کانت ۱۳۸۶، ۲۰۵). مطابق گفتاورد فوق، آن‌چه در نظر و تلقی کانت از روشنگری به مثابه پرسشگری مسلم و قطعی است پافشاری او بر اکنونیت خودشناسی از مجرای روشنگری در مقام نقادی تا آخرین ظرفیت‌های درونی آن برای خروج از صغارت و خودبنیادی عقل عیله نظام سلطه در همه سطوح است.

رادیکالسیم نقد یا فلسفه به مثابه نقد/سلاح

گروهی از روشنفکران و متفکران آلمانی در اوایل دهه ۱۸۴۰، که عمدتا به هگلیمان جوان یا چپ معروف شدند، قرائت جدیدی از فلسفه به‌دست دادند؛ قرائتی که با

شعله‌ور ساختن "آتش نقادی" هواخواه نقادی بی‌رحمانه "هر آنچه هست" بودند. البته توجه به این نکته مهم است که این دوران، یعنی دوران ده ساله پس از مرگ هگل را بسیاری از شارحان تاریخ فلسفه و یا محققان فلسفه آلمانی، از جمله فردریک بیزر، تحت نام دوره آغازین "بحران هویت فلسفه" در آلمان عنوان کرده‌اند که از ۱۸۴۰ آغاز می‌شود و تا ۱۹۰۰ ادامه می‌یابد. (بیزر ۱۳۹۷، ۸۴).

از چهره‌های شاخص هگلی‌های چپ می‌توان به لودویگ فویرباخ، داوید فردریش اشتراوس، ماکس اشتیرنر، آرنولد روگه، فردریش فیشر، برونو باوئر و کارل مارکس اشاره کرد. برای این گروه فلسفه عین نقادی است؛ نقادی به مثابه "موشکافی و بررسی دقیق همه باورها، اعم از متافیزیکی، دینی و سیاسی، به منظور تعیین خاستگاه و ارزیابی ادعای آن‌ها مبنی بر اعتبار." (همان، ۴۹). آن‌ها با پذیرش نقد دروغ‌اندگار هگلی به عنوان "رویه‌ای دقیقاً دیالکتیکی" (آدورنو ۱۳۸۶، ۷۵) معتقداند که جز نقادی به‌جای‌مانده از سنت ایدئالسم نظرورزانه (speculative) فلسفه، باید از تمام اطوار و شئون، از جمله متافیزیک آن پرهیز کرد. اما افق استراتژیک آن‌ها از پروژه رادیکال نقادانه‌شان تخالی با خاستگاه و یا ریشه برنامه نقادی هگلی و حتی تصور و تلقی کانت از نقادی نداشت. نقادی برای آن‌ها "خودآگاهی از آزادی و خودآگاهی از خودآیینی انسان، یعنی قدرت آفرینش و زندگی بر اساس قوانین خویش." (بیزر ۱۳۹۷، ۵۲) است.

عمده‌ترین و شاید بتوان گفت نافذترین و رادیکال‌ترین فیلسوف در میان هگلیان چپ کارل مارکس، است. در تمام آثار مارکس می‌توان نقد ریشه‌ای و روح رادیکال نقادی را به صریح‌ترین و آشکارترین شکل ممکن مشاهده کرد، حتی در عنوان کتاب سرمایه که دوران کمال خود نوشته است عنوان فرعی کتاب با این کلمات آذین و آراسته شده است: نقد اقتصاد سیاسی، که علاوه بر نقد اقتصاد سرمایه‌داری، لفظ نقد به بحران همبسته خود مدرنیته یا سازمان اقتصادی آن نیز اشارت دارد. مارکس در رساله مهم گامی در نقد فلسفه حق هگل نقد را نه شوریده‌سری، نه چاقوی جراحی و نه غایتی در خود بلکه سر پرشور و سلاح می‌داند و موضوع آن را نیز "توصیف فشارهای متقابل قلمروهای اجتماعی بر یکدیگر" (مارکس ۱۳۸۱، ۵۷) بر می‌شمارد. اگرچه آماج نقد مارکس از مذهب به عنوان "روح جهان بی‌روح"، "شکل مقدس از خودبیگانگی انسان" و هدف اصلی آن "رد عبادت در پیشگاه خدا" است اما فلسفه برای او سلاح نقد و ابزار مبارزه غیرمستقیم با جهانی است که مذهب "رایحه معنوی آن است". مارکس در ادامه نقد خود چون معتقد است که "سلاح نقد" نمی‌تواند جای "انتقاد با اسلحه" را بگیرد با دعوت آلمانی‌ها به انقلاب و سرنگون کردن قهری

"قدرت مادی" مستقر با "نیروی مادی" موجود بسیاری از طرفداران و هواخواهان سلاح نقد را وادار به مرزبندی و موضع‌گیری سفت‌وسخت با خود کرد. به عنوان مثال، محمدرضا نیکفر، در کتاب اندیشه انتقادی با دفاع از قاعده توانش ارتباطی در شبکه‌های انسانی و تلاش برای افزایش و حفظ آن، معتقد است که مارکس در مقام یکی از پیشقراولان نقد با تبدیل طرح سلاح نقد به انتقاد با سلاح یا همان برفاکندن قهر مادی از طریق قهر مادی، توانش ارتباطی در شبکه‌های انسانی را به ورطه نابودی و مخاطره خواهد کشاند و راه افزایش امکانات ارتباطی یا همان کنش ممکن ارتباطی "بدون زر و زور" در متن و بطن گفت‌وگو را خواهد بست: "ممکن است کل توانش ارتباطی جهان یا پاره‌ای از در خطر نابودی افتد، اگر دست‌وبال خشونت‌کار به فوریت بسته نشود." (نیکفر، اندیشه انتقادی، ۶۸).

چیستی اندیشه انتقادی؛ نظریه، رهیافت و روش

ارسطو با طرح "حیرت در برابر امور توجیه‌ناپذیر" (ارسطو ۱۳۸۹، ۲۶) به عنوان علت اصلی گرایش آدمی به فلسفه، دکارت با تشکیک در همه چیز جز اندیشیدن خود یا شک دستوری/روش‌مند و کانت با جسارت در پرسش‌گری نهفته در عقل و قوه داوری سوژه خودآیین مدرن، هر یک به نوعی سهم خود را در ساختار بنیادین معرفت‌شناسی شیوه اندیشه انتقادی ادا کرده و ردپا، پویش ارگانیک و ضبغه نیرومند هر سه را می‌توان هم در رهیافت و هم در روش و هم در تفکر و اندیشه انتقادی به روشنی مشاهده کرد. البته شایان توجه است که تفکر انتقادی به عنوان منطقی کاربردی و تکنیکی، عمری کوتاه دارد و مبادی و مقدمات آن در "نیمه دوم قرن بیستم تدوین شد" (قاضی‌مرادی ۱۳۹۱، ۱۸). اما در مقام شیوه اندیشیدن، چنان‌که اشاره شد قدمتی به تاریخ اندیشه منطقی یا منطقی اندیشیدن دارد و تبار و ریشه آن به فیلسوفان یونان قدیم، خاصه سقراط برمی‌گردد.

محمدرضا نیکفر، در کتاب اندیشه انتقادی با استفاده از مفهوم توپیکای ارسطو به مثابه جایگاه یا موضع جدلی، به لحاظ جامعه‌شناختی اندیشه انتقادی و منطقی دیالکتیکی آن را این‌گونه تعریف می‌کند: "اندیشه انتقادی اندیشه‌ای است که شاخص آن، آن موضع جدلی است که به موضع خود و موضع مقابل انتقادی می‌نگرد و معیار اصلی آن در انتقاد این است که موضعی خاص آیا تقویت‌کننده پتانسیل ارتباطی جامعه به عنوان پهنه دربرگیرنده همه موضع‌های جدلی است یا تخریب‌کننده آن." (نیکفر، اندیشه انتقادی، ۷۲). اما پرسش‌گری که محرک اصلی هر موضع جدلی و

منطق پویش گفتمانی، به ویژه اندیشه انتقادی است برای جلوگیری از فریب خوردگی و القاپذیری در عصر انفجار اطلاعات، تصاویر، اخبار، داده‌ها و اطلاعات گوناگون اغلب به عنوان "قلب تفکر انتقادی" (قاضی‌مرادی ۱۳۹۱، ۲۷) معرفی می‌شود و معیار اصلی دقت و اعتبار در قلمرو داده‌ها و اطلاعات در زمانه حاضر نزد پژوهش‌گران این حوزه است.

نظریه‌پردازان تفکر انتقادی تعاریف متفاوت و گاهی مشابه از تفکر انتقادی کرده‌اند. به عنوان مثال پل ریچارد، تفکر انتقادی را "روند از نظر فکری انتظام‌یافته مفهوم‌سازی، کاربرد، تحلیل، ترکیب و/یا ارزشیابی ماهرانه و فعالانه اطلاعات فراهم آمده یا پدید آمده از مشاهده، تجربه، بازمایی، استدلال یا مکالمه (ارتباطات) با دیگران است که هم‌چون راهنمایی برای [کسب عقیده و] انتخاب] عمل به‌کار گرفته می‌شوند." (همان، ۳۳). اما پیتر فسیونه، به عنوان یکی از نظریه‌پردازان تفکر انتقادی-هنجاری، در گزارش معروف خود که به گزارش دلفی معروف است، به شیوه‌ای موجز تفکر انتقادی را بررسی کرده است. به باور او، تفکر انتقادی "روند [رسیدن به] داوری هدف‌مند و خودتنظیم‌گر است این روند، بررسی مستدلی را نسبت به شواهد و مدارک، زمینه، مفهوم‌پردازی‌ها، روش‌ها و معیارها فراهم می‌آورد." (همان، ۳۴).

پژوهش‌گران حوزه انتقادی مولفه‌های پایه‌ای استراتژی‌ها یا اصول تفکر انتقادی را عمدتاً جسارت و پایداری در اندیشه‌ورزی، خود-انگیختگی در تفکر، مشارکت فکری، تعامل عقل و عاطفه در تفکر انتقادی، شکاکیت، اعتماد به عقل انسان بر شمرده‌اند اما همان‌طور که در بخش‌های قبلی اشاره شد این اصول در کلیت‌شان منبعث از تشکیک روش‌مند دکارتی و به‌طور اخص مقاله روشنگری چیست؟ یا همان رویکرد کانتی به حقیقت از خلال روشن‌گری به عنوان آغازگاه و مدخل خوداندیشی و پرسش‌گری است.

از سوی دیگر، متفکران سنت فلسفی اندیشه انتقادی عمدتاً در تلاش‌اند که با استفاده از مقولاتی چون خودآیینی عقل، (کانت)، آگاهی از آزادی، (هگل)، غلبه بر بیگانگی، (مارکس)، نقد شیء‌وارگی، (لوکاج و آدورنو)، راه غلبه بر سلطه و مقابله با صور و تجلی‌های گوناگون ایده‌ئولوژیک آن یا همان وجوه سلبی مدرنیته را بیابند. اما در سطح نظری، مرور و بازخوانی تاریخچه نظریه انتقادی از کانت تا آدورنو نشان می‌دهد که هدف اصلی این سنت نظری-پژوهشی "دستیابی به نظریه‌ای است که روش آن دیالکتیکی و مضمون و غایت آن آزادی باشد." (و بر به نقل از ابادری ۱۳۸۷، ۵۷).

اما تا جایی که به رهیافت انتقادی-هنجاری در میان رهیافت‌های عمده و غالبی چون طبیعت‌گرایی، تفسیرگرایی، پساساخت‌گرایی و گفتمان در حوزه علوم اجتماعی و انسانی مربوط است این رهیافت جزو رهیافت‌های شاخص در کنار رهیافت‌های پیش‌گفته، تمرکز و کانون آن نیز قلمرو حیات جمعی به عنوان عالم زندگی مشترک است که "مشمول بر ارتباط بین اعضا از طریق تعامل نمادین و ارتباط زبانی معطوف به تفاهم است." (منوچهری ۱۳۸۷، ۱۴۳). فرض پایه‌ای در تحلیل انتقادی غیر از فهم مخدوش کنش‌گران اجتماعی در جامعه مدرن متاخر از طریق "تاویل عمیق" عوامل مخدوش‌کننده‌ای که کنش‌گران حامل و عامل آن هستند، امر سیاسی است. در این رهیافت "امر سیاسی" ناظر به تفاوت بین "آنچه هست" و "آنچه باید-یا می‌تواند-باشد" است. رهیافت انتقادی-هنجاری دارای سه وجه هنجاری، انتقادی و دیالکتیکی است که در کلیت خود علم به حیات نیک، یعنی سامان نیک اجتماعی از جمله عدالت، آزادی، همبستگی و گفت‌وگو بر پایه هنجارهایی است که در علم سیاست، محور اندیشه هنجاری-سیاسی بوده‌اند. در این رویکرد "امر سیاسی" به عنوان پرسش از چگونه زیستن و سامان سیاسی نیک زندگی، امر واقع نیست، بلکه "امر مطلوب" و اجتهادی است در "فهم عناصر تشکیل‌دهنده جامعه خوب و یافتن معیارها و راه‌حل‌ها." (همان، ۱۴۴-۱۴۵). در رهیافت انتقادی-هنجاری بر اساس سه شاخصه زیستگانی "زبان"، "تعامل" و "کار"، انسان به عنوان موجودی زبانی-تفاهمی مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد که ناظر به دو سویه "شناخت سازوکار حیات اجتماعی"، و "رسیدن به اصول و قواعد برای عمل انسانی یا اعمال انسانی در رابطه با یکدیگر" به جهت بلوغ انسانی و رهایی انسانی-اجتماعی است.

پانوش

* قفسک کودکی (Gängelwagen)، سبدهی چرخ‌دار است که کودکان را در آن می‌گذارند تا راه رفتن بیاموزد. میشل فوکو، در سخنرانی خود درباره در نقد چیست؟ علاوه بر خوانش خود از مقاله روشن‌گری چیست؟ با تاکید بر تمثیل قفسک کودکی و حرکت آن از طریق هدایت دیگری، بر مراد کانت از تعبیر ویژه لفظ "هدایت" تاکید می‌کند که ناظر به تعبیر "مذهبی کاملاً تعریف‌شده آن از لحاظ تاریخی" (فوکو ۱۳۸۹، ص ۲۷۴) است.

منابع

- آدورنو، تئودور ۱۲۸۶، علیه ایدئالیسم، ترجمه مراد فرهادپور؛ تهران: گام نو.
- ابادری، یوسف ۱۳۸۷، خرد جامعه‌شناسی، تهران: طرح نو.
- ارسطو، ۱۳۸۹، مابعدالطبیعه (متافیزیک)، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
- باومن، زیگمونت ۱۳۹۱، مدرنیته و مدرنیسم، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری؛ تهران: انتشارات نقش جهان.
- بیزر، فردریک ۱۳۹۷، پس از هگل، ترجمه سیدمسعود آذرفام. تهران: ققنوس.
- بیکن، فرانسیس ۱۳۹۲، نوارغنون، ترجمه دکتر محمود صناعی، تهران: جامی.
- تونیس، فردیناند ۱۳۸۱، جامعه سنتی و جامعه مدرن، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: انتشارات نقش جهان.
- کانت، ایمانوئل ۱۳۷۷، روشن‌نگری چیست، ترجمه سیروس آرین‌پور، تهران: آگاه.
- زرین‌کوب، عبدالحسین ۱۳۶۱، نقد ادبی، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
- فوکو، میشل ۱۳۸۹، تئاتر فلسفه، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- قاضی‌مرادی، حسن ۱۳۹۱، درآمدی بر تفکر انتقادی، تهران: نشر دات.
- کانت، ایمانوئل ۱۳۹۴، نقد عقل محض، ترجمه بهروز نظری، تهران: ققنوس.
- یاسپرس، کارل ۱۳۷۳، آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- نیکفر، محمدرضا، اندیشه انتقادی، انتشارات زمانه. (دسترسی در ۸ جولای ۲۰۲۱). <https://t.me/litera۹۷۶۰۲۹>
- مارکس، کارل ۱۳۸۶، مانیفست پس از ۱۵۰ سال، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آگاه.
- -----۱۳۸۱، درباره مسئله یهود [و] گامی در نقد فلاسفه حق هگل، ترجمه دکتر مرتضی محیط، تهران: نشر اختران.
- محمودی، سیدعلی ۱۳۸۶، فلسفه سیاسی کانت، تهران: نشر نگاه معاصر.
- منوچهری، عباس ۱۳۸۷، رهیافت و روش در علوم سیاسی، به اهتمام دکتر عباس منوچهری، تهران: سمت.
- هابرماس، یورگن ۱۳۹۳، نقد و قدرت؛ بازآفرینی مناظره فوکو و هابرماس، ترجمه فرزانه سجودی، تهران: نشر اختران.
- -----۱۳۸۹، جهانی‌شدن و آینده دمکراسی؛ منظومه پساملی، ترجمه کمال پولادی، تهران: مرکز.
- هورکهایمر، ماکس ۱۳۸۳، سپیده‌دمان فلسفه تاریخ بورژوازی، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نی.

• Avineri, Shlomo 1974, Hegel's Theory of the Modern State (Cambridge Studies in the History and Theory of Politics) -Cambridge University Press.

